

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم، که مرحوم آقاي خوئي (قدس سره) فرمودند که این «يجب» در این عبارت، يعني وجوبي که انسان يا بر طبق اجتهاد عمل کند يا اينکه مقلد باشد يا محتاط باشد، منحصر است، این وجوب، به «وجوب عقلي» است و امکان ندارد که این وجوب، وجوب شرعي باشد. در توضيح مطلب فرموده است: اگر وجوب، بخواهد وجوب شرعي باشد؛ بايد يا غيري باشد، يا طريقي باشد، يا نفسي باشد. بيان اينکه این وجوب، وجوب شرعي غيري نمي تواند باشد، گذشت.

کلام محقق خوئي در امکان وجوب شرعی طريقي «يجب»

اما اينکه این وجوب، چرا وجوب شرعي طريقي نمي تواند باشد؟ فرموده اند: ما روي دو فرض بحث را دنبال مي کنيم:

فرض اول؛ وجود علم اجمالي

ما يا با فرض بحث مي کنيم، يعني فرض را بر این قرار مي دهيم که علم اجمالي به یک سري از تکاليف داريم، در این فرض، آنچه که عنوان منجز را دارد، خود علم اجمالي است، اما وجوب اجتهاد، يا وجوب تقلید، يا وجوب احتياط، این عنوان، عنوان منجزيت را ندارد.

ما هم در تعريف «وجوب طريقي» مي گوئيم؛ «مَا وَجِبَ لِتَجْزِيزٍ وَاجِبٍ أَوْ التَّعْذِيرِ عَنْهُ»؛ وجوب طريقي آن است که شارع چيزي را، واجب کند براي اينکه یک واجب ديگري منجز شود، يا وجوبش براي این است که انسان را از مخالفت یک واجب ديگر معذور بدارد.

با وجود علم اجمالي، آنچه که عنوان معذريت را دارد، خود علم اجمالي است، در نتیجه اجتهاد يا تقلید يا احتياط، نمي تواند براي ما منجز باشد.

فرض دوم؛ عدم علم اجمالي

فرض را روي این بياوريم که الان ما علم اجمالي نداريم، اگر علم اجمالي هم هست، علم اجمالي انحلال پيدا کرده است. یک علم اجمالي منجز در کار نيست. ايشان مي فرمايد در این فرض عدم علم اجمالي، وجوب طريقي اجتهاد يا تقلید را مي توانيم بپذيريم. در این قسمت از بحث، ايشان یک دليل اقامه فرموده است و سه مطلب بدنبال آن ذکر کرده است.

دلیلی که اقامه فرموده این است که ما در بحث اصول عملیه، قائل شدیم که در شبهات حکمیه قبل الفحص، ادله اصول شرعیه، شامل آن شبهات حکمیه هم می‌شود. ادله اصول شرعیه، از شمول نسبت به شبهات حکمیه قبل الفحص، قصور ندارد، یعنی اینکه در یک مورد، ما نمی‌دانیم شرب تثن، یا دعا عند الهلال، آیا واجب است یا نه؟

قبل از اینکه ما در ادله فحص کنیم، در این شبهات حکمیه، ادله اصول شرعیه، اینجا را هم می‌گیرد. آن دلیلی که دلالت بر «کل شیء لک مباح»، یا «کل شیء لک جائز» براءت شرعی می‌کند، اینجا را هم شامل می‌شود.

اگر این حرف را زدیم، این بدین معناست که اگر در این مورد، در لوح محفوظ، یک حکمی باشد، آن حکم به جهت اینکه به ما واصل نشده، منجز نیست. احکام واقعیه مادامی که به مکلف واصل نشده، به مرحله تنجز نمی‌رسد.

اگر کسی بگوید که اصول شرعیه جریان ندارد، یعنی به مجرد اینکه من احتمال دادم که در واقع یک حکمی وجود دارد، نمی‌توانم براءت شرعی را جاری کنم. معنای این کلام این است که احکام اولیه و لو به مکلف نرسیده باشد، برای ما منجز شده است.

اگر این مبنا را داشته باشیم، بگوئیم که قبل از فحص، در شبهات حکمیه، آن ادله که پشتوانه‌ی حجیت براءت نقلی و براءت شرعی است جریان دارد، معنایش این است که بیائیم این قانون را بگوئیم، که احکام واقعیه، قبل از آنکه واصل به مکلف شود، منجز نیست.

پس حالا فرض ما این است که الان علم اجمالی نداریم و احکام واقعیه هم با این دلیلی که ما بیان کردیم، بر ما منجز نیست، در این فرض اگر شارع، احتیاط یا اجتهاد یا تقلید را واجب کند، وجوبش طریقی است.

اگر شارع، در این فرض فرمود، که شما احتیاط کنید یا تقلید کنید، یا اجتهاد کنید، این وجوب، وجوب طریقی است، یعنی بوسیله اینها شارع آمده احکام واقعیه را برای ما منجز کرده است.

این دلیل بر این مدعی، که چرا در فرض عدم وجود علم اجمالی، وجوب این امور ثلاثه، عنوان وجوب طریقی را دارد؟ بعد از اقامه این دلیل، سه مطلب را ذکر فرموده است:

وجوب طریقی احتیاط

ابتدا می‌فرماید: ما در بحث وجوب احتیاط تصریح کردیم که ایجاب احتیاط، یک ایجاب طریقی است، و این دلیلش همین مطلب است که ذکر کردیم. و آن اینکه ادله اصول شرعیه، قاصرة الشمول نیست، شامل این موارد شبهات حکمیه می‌شود. لذا در بحث احتیاط گفتیم که وجوب احتیاط، یک وجوب طریقی دارد. این مطلب اول.

عدم تنجز مجرد حجت واقعی

بعد فرموده‌اند: مجرد وجود یک حجت واقعی، سبب تنجز نمی‌شود، یعنی اگر برای یک حکمی، یک حجیت واقعیه در کار بود، این سبب نمی‌شود، که ما بیائیم بگوئیم برای ما منجز می‌شود. فرموده است که حجت واقعی زائد بر احکام واقعیه نیست. ما ثابت کردیم که اگر ادله اصول شرعیه، شامل شبهات حکمیه شود، احکام واقعیه دیگر برای ما منجز نیست، و حجت زائد بر آن احکام نیست؛ اشد از آن نیست اگر خود احکام واقعیه را گفتیم که مادامی که به ما واصل نشود، برای ما نیست! حجت واقعیه هم همین‌طور است، یعنی حالا قبل از فحص، اگر در میان ادله و حجج، واقعاً یک دلیلی بر یک حکمی موجود باشد، مجرد وجود این حجت واقعی، سبب تنجز نیست. این هم مطلب دوم.

معنای وجوب طریقی تقلید

با آن دو تفسیر که در باب تقلید شده است، باید یک مقدار روی این بحث کنیم. در باب تقلید، یک مبنا این است که تقلید عبارت است از تعلم فتوا، یا اخذ فتوا؛ تفسیر دوم عبارت است از عمل استناداً به فتوای یک مجتهد.

فرموده است: اگر گفتیم که تقلید دارای یک وجوب طریقی است، وجوب طریقی تقلید مبني بر این است که ما تقلید را، به معنی تعلّم و اخذ معنا می‌کنیم، بگوئیم که تقلید عبارت است از تعلم. این تعلم چه وجوبی دارد؟ وجوبی طریقی دارد؛ اگر مطابق با واقع باشد منجز است، اگر مخالف باشد معذر است.

اما اگر آمديم تقلید را، به عنوان عمل گرفتیم، یعنی گفتیم مجرد تعلم عنوان تقلید را ندارد، اگر من فتوای یک مجتهد را فقط بدانم و یاد بگیرم، این عنوان تقلید را ندارد؛ تقلید یعنی «العمل استناداً بفتوی الغیر». اینجا می‌فرماید نمی‌توانیم بگوئیم که این عمل، وجوب طریقی دارد. عمل که نمی‌تواند منجز یک حکم یا معذر حکم باشد. این مطلب سومی است که در اینجا ذکر فرموده است.

کلام محقق خوئی در امکان وجوب شرعی نفسی «یجب»

فرموده‌اند که ما ببینیم منشأ توهّم وجوب نفسی چیست؟ منشأ اینکه ما بیائیم بگوئیم که وجوب اجتهاد، یک وجوب نفسی باشد، اینکه بگوئیم، «یجب علیکم الاجتهاد»، «یجب علیکم التقلید»، «یجب علیکم الاحتیاط»، مثل این است که بگوئیم «یجب الصلاة»، که وجوب صلاة؛ نفسی است، می‌فرماید اگر بخواهد وجوبش نفسی باشد، باید منشأش یکی از این دو راه باشد:

راه اول اثبات وجوب شرعی نفسی

اولین راه این است که از آن ادله‌ای که دلالت بر وجوب تعلم و تفقه دارد استفاده کنیم. ما ادله زیاد داریم، که خود تعلم واجب است «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»؛ مرحوم کلینی در کافی یک بابی آورده است، «بَابُ فَرَضِ الْعِلْمِ وَ وَجُوبِ طَلَبِهِ»، و لزوم تفقه در دین، و آیه «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»؛ از این آیه لزوم تفقه در دین استفاده می‌شود. بگوئیم از این ادله استفاده می‌کنیم که تعلم و تفقه واجب است، این یک. بعد بگوئیم که از این ادله استفاده می‌کنیم که وجوب، وجوب شرعی است، این دو. وجوب شرعی نفسی هم هست. یعنی اصلاً بگوئیم که در اسلام، خود تقلید واجب است، خود احتیاط هم واجب است.

دو اشکال بر راه اول

محقق خوئی به این راه اول دو اشکال کرده است:

اشکال اول

این است که تعلم، عنوان وجوب نفسی ندارد، بلکه عنوان مقدمیت را دارد. شاهدش این است که در آن روایت معروفی که در روز قیامت، از انسان سؤال می‌کنند که چرا فلان عمل را انجام دادی؟ می‌گوید که من علم نداشتم. خطاب می‌شود که چرا نرفتی یاد بگیري؟ ایشان استفاده‌ای که از این روایت کرده است، این است که از «هَلَّا تَعَلَّمْتَ»، ما استفاده می‌کنیم، که تعلم، مقدمه برای عمل است.

یعنی روز قیامت، ابتدائاً نمی‌آید انسان را مؤاخذه کند که چرا یاد نگرفتی؟ مؤاخذه ابتدائاً آمده است روی اینکه چرا عمل نکردی، بعد از اینکه عذر می‌آورد که من نمی‌دانستم، جواب داده می‌شود که چرا نرفتی یاد بگیری؟

پس از روایت استفاده می‌کنیم که تعلم، عنوان مقدمیت دارد، خودش عنوان وجوب نفسی را ندارد.

وجوب نفسی؛ یعنی «ما وجب لنفسه» بخاطر خودش واجب شده باشد، اما اگر گفتیم که این واجب شده است، بخاطر اینکه عمل کند، پس اینجا «ما وجب لنفسه» نیست. این اشکال اول.

اشکال دوم

این است که سلمنا شما از این ادله، وجوب نفسی تعلم و تفقه را استفاده کنید، و سلمنا که ما بپذیریم که دلالت بر وجوب نفسی دارد، وجوب نفسی تعلم و تفقه، نسبت به اجتهاد و تقلید معنا دارد، اما نسبت به احتیاط چه معنایی دارد؟ ما اگر بخواهیم بگوئیم که «وجب الاحتیاط»، یعنی خود احتیاط وجوب نفسی دارد و این معنا ندارد. پس وجوب نفسی، شامل احتیاط نمی‌شود. نمیتوان از ادله وجوب تعلم برای آن استفاده کرد، برای اینکه احتیاط دیگر تعلم نیست، احتیاط خودش امتثال در مقام عمل است، احتیاط خودش عنوان تعلم را ندارد.

پس اشکال دوم این است که بر فرض اینکه ما بپذیریم که ادله‌ی وجوب تعلم و تفقه، دلالت بر وجوب نفسی دارد، اما این به درد احتیاط نمی‌خورد. این نهایتش این است که وجوب نفسی اجتهاد یا تقلید را اثبات می‌کند، اما دیگر احتیاط خودش؛ تعلم حکم نیست، احتیاط؛ امتثال حکم است.

پس این راه اول که بیائیم از این ادله، وجوب تعلم و تفقه را استفاده کنیم، که باطل است.

راه دوم اثبات وجوب شرعی نفسی

راه دوم این است که بگوئیم وجوب نفسی این امور ثلاثه، به‌خاطر مصلحت الزامیه‌ای است که در اینها وجود دارد. شما در سائر واجبات می‌گوئید «نماز واجب است». می‌گوئیم چرا؟ می‌گویید چون در آن مصلحت الزامیه وجود دارد.

بگوئیم که در خود عنوان تقلید و اجتهاد و احتیاط، یک چنین مصلحتی وجود دارد. ایشان می‌فرماید این هم باطل است.

نقد محقق خوئی بر راه دوم

وجه بطلانش این است که در مواردی که شارع حکم به وجوب می‌کند و وجوب شرعی برای ما مفروض عنه است، کشف از این می‌کنیم که یک مصلحتی وجود دارد. اما اینجا اول کلام است، اینجا نمی‌دانیم که این عنوان، وجوب شرعی دارد یا خیر؟ اگر وجوب شرعی آن مسلم بود، ما کشف از این مصلحت می‌کردیم، ما الان می‌خواهیم ببینیم که اینها وجوب شرعی دارد یا خیر؟ اما در موارد دیگر، وجوب شرعی صلاة، مسلم است.

لذا می‌فرماید برای وجوب نفسی، دو راه بیشتر نداریم؛ راه اول؛ ادله وجوب تعلم و تفقه است، راه دوم؛ این است که از راه ملاک وارد شویم. با این بیانات که توضیح دادیم معلوم شد که هر دو راه مخدوش است.

در آخر کلامش نسبت به وجوب نفسی تقلید، یک مقدار تمایل پیدا کرده و فرموده است که استاد ما محقق اصفهانی فرموده از ادله‌ای که دلالت بر لزوم تقلید دارد، مثل «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، می‌توانیم لزوم شرعی و وجوب نفسی تقلید را استفاده کنیم.

عدم جریان ملازمه وجوب عقلی با وجوب شرعی

ممکن است کسی بگوید؛ مگر در اینجا وجوب عقلی برای شما مسلم نیست؟ می‌گوئیم بلی. می‌گوئید مگر نداریم «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» (قاعده ملازمه)، در مواردی که عقل استقلالاً یک چیزی را می‌پذیرد، شارع هم همان حکم را می‌کند؛ پس در اینجا بگوئید حالا که عقل بالاستقلال می‌گوید یا باید مجتهد باشید، یا مقلد باشید، یا محتاط، روی قاعده ملازمه، بگوئید که «کلما حکم به العقل حکم به الشرع»، از این راه وجوب شرعی را استفاده کنیم!

اما جواب این مطلب، این است که در اینجا قاعده ملازمه جریان ندارد. برای اینکه در علم اصول خواندید که قاعده ملازمه در احکام عقلیه جاری در سلسله علل، جریان دارد، اما در احکام عقلیه که جاری در سلسله معلولات است، جریان ندارد.

اگر یک حکم عقلی در سلسله علل باشد، یعنی عقل می‌گوید که اینجا چون این ملاک وجود دارد، این عمل، ملاک ظلم در آن وجود دارد، به علت اینکه ظلم قبیح است، این حکم عقل را می‌گوئیم که جاری در سلسله علل (علل یعنی علل یک حکمی)، در این صورت قاعده ملازمه جریان دارد.

اما احکام عقلیه جاری در سلسله معلولات، یعنی چه؟ با مثال بیان کنم، شارع فرموده است: نماز واجب است. عقل بعد از این حکم شارع می‌گوید: اطاعت شارع واجب است. این حکم عقلی را می‌گویند جاری در سلسله معلول. این مطلب در ذهن شما باشد. در این احکام عقلی در سلسله معلول، قاعده ملازمه جاری نیست.

ما نحن فيه اینطور است، عقل بعد از آنکه می‌گوید یک مولا داریم، ارسال رسل در سلسله معلولات است، و در این احکام عقلیه، ملازمه جریان ندارد.

بحث فردا این است که آیا فرمایش مرحوم آقای خوئی درست است یا خیر؟

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ